

که چون به آواز آهنگ بخوانند بسیار خوش آیند است .
 باری ، پیشنهاد رفیع حقیقت در تجدید چاپ دیوان صفائی پیشنهادی است بجا
 و معقول ، و این وظیفه فرزندان مرحوم عمیدالممالک (عنایة الله نصیری سناتور ، تیمسار
 نعمه الله نصیری ریاست سازمان امنیت کشور) است که نام پدر را زنده دارند . بحمد الله هر دو
 برادر از نعمت و جاه جهانی بهره تمام دارند ، آقای حقیقت هم که در این گونه خدمات ادبی
 گوش بفرمان است و مستعد ، و امان بنده راهم بیاس اهتمام پدرم از این نمد کلاهی است که
 پس از چاپ کتاب مجلدهی چند بگیرم ، و بدوستان بدهم .
 اشارت بدین نکته هم بجاست که بسیاری از بندهای مرثیه دیوان صفائی از اشعاری که
 انتخاب شده بهتر است چون این بند :

بیمار کربلا بتن از تب توان نداشت	تاب تن از کجا که توان فغان نداشت
این صید هم که ماندن از باب رحم بود	دیگر سهپ تیر جفا در کمان نداشت
گر تشنگی ز پانفکندش شگفت نیست	آب آنقدر که دست بشوید ز جان نداشت



مثلثات سعدی

تصحیح و تحقیق استاد محمد جعفر واجد شیرازی دامت برکاته
 در سال ۱۳۴۶ ، صفحه ۲۸۴ و ۴۱۴ نوشتیم که مثلثات شیخ سعدی را استاد محمد جعفر
 واجد شیرازی سلمه الله تعالی - تصحیح و با اوراق عکسی نسخه قدیم که در صفحات ۳۷۳ -
 ۳۷۰ گراور شده مقابله فرموده اند . اکنون عین تصحیحات و توضیحات دقیق استاد واجد را
 به خط خودشان که گراور شده است به معرض مطالعه صاحب نظران و محققان جهان می گذارد .
 این رساله بیست و هشت صفحه ای بتدریج در چند شماره طبع میشود که پژوهندگان را محال
 تأمل و توجه باشد .

اطمینان قطعی است که اهل ادب و تحقیق عموماً و مخصوصاً چاپ کنندگان کلیات سعدی
 از این رساله بهره تمام خواهند برد . ان شاء الله .
 رساله استاد واجد در صفحه بعد است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از شرح ابیات شاه داعی الی الله بیاد مثلثات شیخ اجل سعدی علیه الرحمه افتادم
و شایسته دیدم برای ابیات عربی و محلی شیرازی آن شرحی وافی بنولیم و چون نسخه های
چاپی و خطی بسیار مغلوط است ناچارم تا آنجا که مقدور باشد با صلاح و انتخاب
الفاظ پرداخته معنی درستی از میان آنها بدست آورم.

۱ خَلِیْلِ الْهُوٰی اَشْهٰی وَاَصْلِحْ وَلٰكِنْ مِّنْ هٰدٰءِ اَنْتَ اَخْلَجْ

خَلِیْلِ. منادای محذوف النداء تشبیه خلیل در حال نصب مضاف بضمیر متکلم که پس از
حذف نون، یاء علامت تشبیه در یاء ضمیر ادغام شده - نداء و خطاب بمثنی در کلام
عرب معمولست چنانکه شیخ در قصائد عربی خود آورده: خَلِیْلِ مَا اَحْلَى لِلْحَیٰوةِ حَقِیْقَةٌ
وَ اَطِیْبَهَا کَوْلَا الْمَمَاتِ عَلٰی الْاَثْرِ. همچنین: قَوْمَا اسْقِیَانِیْ عَلٰی الرَّیْحَانِ وَاَلَا سِ. اِنِّیْ عَلٰی
فَرْطِ اَیَّامٍ مَّضَتْ اَسْ.

الهُوٰی - در چند نسخه که دیده ام همه هُدی نوشته اند ولی از جهت معنی درست نیست
زیرا استدرک یا استثنا از هُدی بهدایت خدا و صبحی ندارد. از این رو دانسته میشود
که در اصل هوی بوده و بمشابهت صورت کتبی آنرا هُدی نوشته اند.

اشهٰی - مانند اصلح صفت تفضیلی است. در نسخه ها بجای اشهٰی - انجی نوشته شده
ولی با توجه بصحیح معنی اشهٰی بنظر درست می آید زیرا هوی پسند طبع است نه مایه
افلح - فعل ماضی است که در سیاق شرط معنی مستقبل میدهد.

یعنی - ای دوستان اهو سنالکی و کاجوئی خوش آیند و شایسته تر دیده میشود. ولی که
او را خدا راه نماید و از هوی برکنار شود، مسکاز خواهد بود.

۱ نصیحت نیکبختان گوش گیرند حکیمان پند درویشان پذیرند .

۲ کس اهدا در اغت خاطر نرزد که سخنی عاقلی ده بار اثرت .

کس مخفف گوش ست .

ایها مخفف اینها، اسم اشاره بنزدیک و مشارالیه درویشان ست یا نصیحت و پند . حرف اضافه را پیش از ایها برای حفظ وزن و دلالت کلام بر آن حذف شده . داعی گوید نوی

اعت . مرکبت از افه حرف شرط بجای اگر . وت ضمیر مفرد مخاطب .

فرزت . بجای فرزند . فعل مستقبل منفی از زنجیدن ست .

سخنی بجای سخن بایاء وحدت آمده و باید دانست که سخن در این شیوه بصورت تخه و تخنه بآء دو نقطه بالا هم آمده چنانکه در ابیات شاه داعی دیده میشود :

از بر که نام و کلام خدا هم تخه نیک میات و نام خدا . تخنه داعی تخنه و صافی هن از ری معرفت غیر فانشان بوت ذوق از تخنه مهنه عام خام .

اثرت . بجای می سفید آمده . تبدیل سین بآء دو نقطه یا آء سه نقطه ایها هم جار تدکار . در این شیوه گاهی بجای حرف استقبال همزه مکسوری آورند . داعی گوید :

منه چشم مرده نه دل ادراك مرخه دور اکنه ای نفس حاشاك .

یعنی اگر خاطرت نرنجد گوش با اینها دار که عاقل سخنی زاده بار می سفید و آنچه را بسود صلاح خود ببیند می پذیرد .

۴ مَنِ اسْتَضَعَّتْ لَاتَعْلَطُ عَلَيْهِ مَنِ اسْتَأْسَرَتْ لَانْكَسِرَ يَدَيْهِ

استضعفت . فعل مفرد مذکر مخاطب ماضی مزید فیه ضعت از باب استفعال . مانند استأسرت از ماده اسر .

داعی گوید نوی

لا تعاط - فعل‌هی صیغه مفرد مذکر مخاطب از باب تَعَيُّ.

یعنی کسی را که ناتوان یافتی بر او در شتی مکن و هر که اسیر کنی دستهای او را مشکن.
کنایه از اینکه آزار و ستم بر او روا مدار.

۵ چه خوش میگفت در پای شتر مو که ای فریه مکن بر لاغران زو

۶ گنم بی مبر کول ایچ درویش کوالیش می بنی دمبل مزیش

که بجای چو حرف شرط آمده شاه داعی گوید که عکس ری خه شه گلزار کائنات او کند
هزار بلبل و کل زار هن از آن گلزار. این کلمه متصل بکلمه بعد از خود هم نوشته میشود. و بصورت
کاف فارسی در نسخه چاپ شرکت کتابفروشی ادب غلط مطبعی است.

کول - بضم کاف مانند کوله بمعنی پشتواره آمده و آن باری است که بر دوش یا بر پشت

و احتمال دارد فتح کاف مخفف کول فتح اول و دوم باشد و آن پوستین پشم دراز کم بها

که فقیران پوشند. نظامی گوید: میفکن کول گرچه عار آیدت که هنگام سرما بکار آیدت.

والیش - مرکبست از وایه بمعنی آرزویش ضمیر غائب داعی گوید: وش وایه تو پیش

میدینک هر چش بیدی چه خوب و چه زشت.

بنی مخفف بنی فعل مستقبل مخاطب شرطی است از دیدن - داعی گوید: سرازعینت

و بنوش و ضو نش صفت مرکبست بنی جزور -

مزیش - مرکبست از مزه فعل‌هی مخاطب از دیدن وش ضمیر غائب که در تحلیل مضاف

دمبل میا باشد - و دمبل صورتیست از دمصل که از اذانه و کورک گویند.

یعنی چون منعم و توانگر باشی پشتواره یا پوستین هیچ درویش را بر زور بردار و مهر -

و چون آرزو نیاز او را ببینی دمبلش را بنیش مرز و آزاری با مرسان. مراد آنکه

توانگر باید آرزوی درویش بیغمان را بر آورد و دستگیری از او کند نه کوله بستی یا پوستین
 اورا ببرد و آزار و سستی بر او و ا دارد .

۴ دَعَّ اسْتِنْقَاصَ مِنْ زَالٍ أَحْتِرَأُ فَقَوَسُ الدَّهْرِ لَمْ تَبْرَحْ سِيَّهَامَهُ .

دَعَّ . فعل امر حاضر از دَعَّ (ماضی و مصدر این فعل متروک یا قلیل الاستعمال) .
 اسْتِنْقَاصَ . بر وزن اسْتَفْعَالَ از ماده نَقَصَ سَبَّ .

زَالٍ . فعل ماضی از ماده زوال سَبَّ . در نسخه ها همه طال نوشته اند ولی از جهت ^{معنی}
 زال مناسب مضمون این ابیات است .

لَمْ تَبْرَحْ . فعل مجدمفرد مؤنث از بُرَّحَ بمعنی زوال و از میان رفتن سَبَّ . این لفظ در ^{نسخه}
 چاپ کتاب فروشی ادب لم تفرح نوشته شده که قطعا غلط و محرف لم تَبْرَحْ سَبَّ همچنین
 لم تفرح در نسخه چاپ بروخیم .

یعنی . کم شمردن و خوار داشتن کسی را که بزرگداشت او از میان رفته و گذار ز برایتی
 کمان روزگار از میان رفته و پایان فرسیده .

۵ جِراحتِ بِنْدِ بَاشِ اِرْمِیْتَوَانِی قِرَامِنِزِ اِرْبِیْنِدِ اِرْدِچِمْدَانِی .

۱ بیات ای دهر درویشی ^{کشت} نه هر کس تیره کمان بوکس ^{کشت}

بیات . بجای بیارد آمده با حذف راء مانند تبه بجای ببرد در ابیات کمان ملاحظ
 گفتم اغریغونت رو به زنگ از دم شکر که دیدر آمده کشف و کرامات مه .

ای . بجای این می آید و صورت این در نسخه ها از تصرف نویسندگان است . ^{سنگ}
 آری . مرکبست از آ بجای حرف اضافه و زری بجای رو . و پشت معطوف بر آن شده ^{سنگ}
 نه در مصراع دوم یکی حرف نفی و دیگری حرف اضافه بجای در بمعنی ظرفیت است .

تو بجای بود آمده و معنی باشد میدهد.

ای. ظاهراً باهزه مکسور باشد بجای می حرف استمرار. و در این صورت کشت بجای
کشد فعل مستقبل است که ماقبل آخر آن ساکن شده مانند نبرد بجای نبرد در بیت
داهی: غلط مکان نهره عشق و واخه هره بش نبرد زلف نگاری نه چین و رخت
اروم. و همچنین میزند بجای میزند: هر که چو شمع هن از سوز و گدازش دعوی.
عشق میزند ای نه شوهر تو صلا.

یعنی این دهر دون را نیز بروی و پشت بیارد. نه هر که تیر در کمانش با کسی را میکشد
مفاد بیت نفرین است بر دهر -

ط تَأَدَّبُ تَسْتِمُّ لَاطِفُ تَقَدَّمَ تَوَاضَعُ تَرَفَّعَ لَا تَعْلُ تَنَدَّمَ
تَأَدَّبُ فعل امر حاضر. مزید فیه ادب از باب تفعّل.

تَسْتِمُّ فعل مضارع مفرد مذکر مخاطب مزید فیه قوم از باب استفعال مجزوم در جواب
طلب. جمله های دیگر نیز همین ترتیب است که از باب فعل طلبی و یک فعل مضارع مجزوم
در جواب آن تشکیل یافته. - گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یعنی خوش منش باش تا خوش روزگار باشی. مردم نواز باش تا پیش روی فروتن باش
تا سر بلند گردی. بلند پروازی مکن که پشیمان شوی.

لا که دوران فلک بسیار بوده است که مجسوده است و دیگر در روزه است
لا نه کت تفسیر و فوق خواند است ^{البهشت} بستم دی کسوری مانند بیده بید ^{شیت}

حق. مخفف فقه آمده. و آن علم با حکام عملیه شرعی است.

سوری مخفف سوار است بایه و احد مانند جونی بجای جوانی در بیت ۵۱ و از آن

مفسر و تفسیر اراده شود -